

# فصل چهاردهم

## انگیزه‌های تشکیل حزب جمهوری اسلامی

تجربه انقلاب اسلامی که از قیام الهی امام خمینی (ره) در سال 1340 شروع شد، در پانزدهم خرداد 1342 به نقطه عطف خود رسید و در آذرماه 1343 با تبعید امام، مرحله طولانی کادرسازی خود را آغاز کرد و سرانجام در بیست و دوم بهمن 1357 به پیروزی کامل رسید. در خلال این 17 سال مبارزه، نیروهای قوی و کارآمد و آبدیده‌ای تربیت شدند که هر کدام می‌توانستند برای آینده جامعه مفید باشند، اما همان گونه که از آبهای پراکنده و جدا از هم، برکه‌ای زلال تشکیل نخواهد شد، انسانهای پراکنده نیزکاری از پیش نخواهند برد. بدین خاطر بخشی از متفکران و صاحب‌نظران و انقلابیان در خط امام به این نتیجه رسیدند که می‌بایست این نیروهای پراکنده را در حزبی فراگیر سازماندهی کنند، زیرا امکان رهبری، اداره و به سامان رساندن نهضت، بدین ترتیب بیشتر مهیا می‌شود.

این حزب و تشکل یک شرط اساسی داشت و آن اینکه می‌بایست بر اساس حق شکل بگیرد، یعنی از آنجا که انقلاب و نهضت اسلامی بر اساس اسلام و قرآن شکل گرفته و رهبری آن یکی از بزرگترین علمای اسلام است، تشکلی می‌تواند در خدمت اهداف امام و نهضت باشد که از نیروهای مومن به خدا و ارزشهای عالی الهی و انسانی تشکیل شده باشد. از سوی دیگر گروه گروه و دسته دسته شدن نیروها خطری عظیم در راه نهضت بود و ضرورت داشت مبارزان در مسیری مشترک و با رهبری واحد حرکت کنند و این امر با سازماندهی تشکیلاتی منظم محقق می‌شد و از پراکنده‌کاریها جلوگیری می‌کرد.

بنابراین موسسان حزب جمهوری اسلامی از همان ابتدا بر تشکیلات و حزبی اسلامی و فراگیر اصرار داشتند و بر سه شرط اساسی زیر نیز پافشاری می‌کردند:

- 1- این تشکل باید پاسدار ارزشها باشد و فقط برای خدا قدم بردارد. در چنین تشکلی خودسازی مداوم اصل اولیه است تا گرفتار طاغوت زدگی و خودخواهی نشود.
  - 2- این تشکل باید سازنده نیروهای مومن و فداکار برای نهضت اسلامی باشد. به عبارت دیگر همان گونه که هدف از بعثت انبیا، هدایت مردم و جامعه به سوی الله است هدف این تشکل نیز باید سیر الی الله باشد؛ زیرا تشکل و حزب هدف نیست، بلکه وسیله‌ای برای رسیدن به هدفی متعالی است و اگر خود هدف شود نه تنها خدمتی به نهضت نخواهد کرد بلکه یکی از آفات و موانع نهضت نیز خواهد بود.
  - 3- این تشکل باید باری از دوش حکومت و مردم بردارد و آنان را به سمت جامعه توحیدی و الهی سوق دهد.
- بی‌مناسبت نمی‌دانم که در همین جا به انگیزه‌های موسسان محترم حزب جمهوری اسلامی از تشکیل حزب و تلاش آنان در جهت تحقق آرمان خود اشاره کنم.

## انگیزه‌های موسسان حزب جمهوری اسلامی از تشکیل حزب

آیت الله هاشمی رفسنجانی ضرورت تشکیل سازماندهی نیروهای مذهبی را چنین تبیین می‌کند: «ضرورت سازماندهی نیروهای مذهبی از مسائل مهم و فوق‌العاده جهانی در این مرحله تاریخی است اساس صحبت در این است که نظر شما را در این مرحله حساس به این مساله اساسی جلب کنیم که آینده ما و آینده اسلام در منطقه در گرو توجه به این مساله است.

اگر از گذشته و آینده پند بگیریم و این رسالت را آنطور که باید، انجام بدهیم، آینده را تضمین کرده‌ایم و اگر مثل گذشته يك بار دیگر غفلت کنیم و يك بار دیگر تاریخ را تکرار کنیم آینده ما بهتر از گذشته نخواهد بود. نیرو، قدرت و عظمت به صورت مواد خام در جامعه مذهبی ما فراوان است اما حرف بر سر این است که ما این نیرو را چگونه به خدمت بگیریم تا اهداف اسلام که سعادت بشر را باید تامین کند، تامین شود. اگر قدمی صحیح و حساب شده برداریم و وظایف آنطور که هست انجام شود موفق هستیم و اگر غفلت باشد شکست خورده‌ایم و به نسل‌های آینده خیانت کرده‌ایم. این نیروی عظیم در اثر این نهضت مقدس و رهبری کم سابقه و پیامبرانه مورد شناسایی منطقه و جهان قرار گرفته است. این نیرو با همه وجود، خودش را در مقابل ما نشان می‌دهد همان طور که در سراسر تاریخ نشان داده است. واقعیت این است که از مدتها پیش اصیل‌ترین و عمیق‌ترین نیروهای ملی را فشرده‌ای مذهبی در اختیار داشته است، یعنی متن جامعه ما مذهبی و پایگاه اصلی آن، افکار مذهبی بوده است این نیروی عظیم که می‌توانسته در خدمت انسانها قرار بگیرد فقط جلوه‌هایی در تاریخ دارد. حضور مستمر آن به طور ثابت تضمین شده است. در زمان صفویه و در زمان زندیه، قاجاریه و در زمان سلسله شوم پهلوی، بارها این نیرو خود را نشان داده، اما جرقه‌ای زده و خاموش شده است. چرا؟ در کشوری که تقریباً بیشتر از 95 درصد مردمش مسلمان هستند، در کشوری که نیروهای ضددینی کمتر از يك درصد بوده‌اند با این وجود آیا حیرت‌آور نیست که در تمام این دوره‌ها، حاکمیت با اسلام واقعی نبوده، برای شما این سوال بزرگ مطرح نیست و قلب شما را نمی‌رنجاند که این کشور با این همه تقاضا برای مذهب از حکومت مذهب محروم مانده است؟ از این مهمتر، همیشه سختکوشی با مذهبیها بوده، اما نتیجه را در درازمدت غیرمذهبیها یا ضدمذهبیها برده‌اند. درباره این سوال يك بار دیگر فکر کنید من می‌خواهم علت این استمرار تاریخی غلط را توضیح دهم و پیشنهادی مطرح کنم که ان شاء الله دواي دردها باشد.

سوال: با اینکه اکثریت قاطع متن کشور و ملت ما مسلمان است و نهضت‌های مهم کشور ما نهضت‌های اسلامی است علت اینکه نظام حاکم و قدرت حاکم و فرهنگ و قانون حاکم اسلام واقعی نبوده، چه بوده و چرا؟ چرا ما نهضت می‌کنیم و قربانی می‌دهیم، جباری را ساقط می‌کنیم به محض اینکه مصادف تمام شد، چهره‌های جدیدی پدید می‌آیند و افکار فاسد آنها، یا ضدمذهبی یا غیرمذهبی جریان پیدا می‌کند. من می‌خواهم ادعا کنم که علت اساسی این است که ملت مسلمان به خاطر اکثریت و به خاطر کثرت، خود را بی‌نیاز از سازماندهی و تحزب و تشکل و اقدامات حساب شده دسته جمعی می‌بینند.<sup>1</sup>

بنابراین وی آینده نهضت را در گرو سازماندهی نیروهای مذهبی می‌دانست. آیت الله هاشمی رفسنجانی در جایی دیگر می‌گوید: «... یکی از آرمان‌های دیرین ما و شاید آنهایی که در سن ما باشند و يك مقدار از جوانترها، از پیش از انقلاب این بود که يك روزی يك حزب اسلامی با ایدئولوژی خالص اسلامی در دنیا، در جهان اسلام به وجود بیاوریم که پایگاهی باشد برای تحزب و تشکل نیروهای مخلص دنیای اسلام...»<sup>2</sup>

شهید دکتر باهنر یکی دیگر از موسسان حزب انگیزه خود را از تاسیس آن چنین بیان می‌کند: «از روزی که ما از اسلام آموختیم اگر بخواهیم اسلامی باشیم باید سیاسی باشیم و در شؤون اجتماعی دخالت کنیم، به این فکر افتادیم که حزبی داشته باشیم که متکی به قدرت ملت باشد تا بتواند ایجاد يك قدرت برای دخالت در امور مملکتی و حکومتی نماید. پس مداخله حزب در امور سیاسی و اجتماعی مملکت امری مسلم است.»<sup>3</sup>

شهید مظلوم آیت الله بهشتی که نقش اساسی و اصلی را در تشکیل حزب ایفا می‌کرد و حقیقتاً محور تمامی حرکت‌های آن بود، از نظر شخصیتی و زندگی شخصی نیز کاملاً منظم، منضبط و تشکیلاتی عمل می‌کرد. این شهید انگیزه تشکیل حزب را با تفصیلی بیشتر بیان می‌کند: «خود من از سالها پیش در فکر ایجاد يك حزب و جمعیت سیاسی اسلامی بودم بخصوص پس از سال 32 و کودتای 28 مرداد 32 و تجربه‌ای که از

نهضت ملی ایران در سالهای 29 تا 32 به دست آوردم سخت به این معنا معتقد بودم که باید نیروهای ما به شکل يك تشکیلات سیاسی اسلامی فعال در بیایند و اخباری که از تشکیلات سیاسی اسلامی در جامعه‌های دیگر می‌شنیدم برایم جالب بود. من خبرها را با علاقه دنبال می‌کردم وقتی که نهضت آزادی تشکیل شد با خوشحالی از این خبر استقبال کردم و وقتی در اساننامه از اسلام به عنوان يك مکتب و از نهضت آزادی به عنوان يك حزب اسلامی تمام عیار یاد نشده بود به دوستان بنیانگذار نهضت آزادی انتقاد کردم و گفتم که این حزب مکتبی نیست اسمش را هم گذاشته‌اید نهضت آزادی. آزادی همه اسلام نیست آزادی از مسائل مهم بشری است و از ارکان اسلام، ولی همه اسلام نیست. دوستان گفتند برای اینکه ما خواستیم آنها که آلرژي دارند روی عنوان اسلام، از این تشکیلات فرار نکنند. ولی قصه فقط اسم نبود قصه این بود که مرامنامه نشان می‌داد که يك عده مسلمان آمده‌اند يك حزب درست کرده‌اند اما در این تشکیلات سیاسی، اسلام را به عنوان يك مکتب تمام عیار مطرح نکرده‌اند. در عین حال به این تشکیلات علاقه‌مند بودم برای اینکه لاقلاً چهره‌های برجسته‌ای از مسلمانهای متفکر، مبارز و فعال در این تشکیلات گرد آمده بودند اما به همین دلیل که از نظر مکتبی و مرامی، ملتزم به اسلام نبودند از اینکه عضو آن بشوم خودداری کردم.

در همان سالها بود که من به فکر يك مجموعه فعال برای شناخت ایدئولوژی اسلام در شکل يك مکتب تمام عیار افتادم و يك گروه تحقیقاتی برای بحث پیرامون حکومت در اسلام به وجود آمد که زیر ضربات رژیم متلاشی شد. به خارج رفتم. در پنج سالی که در آلمان بودم باز آنجا برای متشکل کردن دانشجویان مسلمان بر پایه اسلام با همکاری برادران و خواهرانی که آنجا بودند - اتحادیه دانشجویان مسلمان - گروه پاسداران به وجود آمد و در آخر این کار به چند تا از دوستان پیشنهاد شد که بیایند و يك هسته سیاسی تشکیلاتی را به وجود آورند که بتوانند آن افراد از دانشجویانی که آمادگی بیشتری دارند جذب کنند که عملی نشد. سال 49 که به ایران بازگشتم دنبال این بودم که تشکیلات سیاسی کاملی به وجود آید تا سال 50 که مساله گروه «مجاهدین خلق» روشن شد و کشف شد از اینکه مجاهدین خلق يك سازمان سیاسی - نظامی - اسلامی به نظر می‌آمدند. خیلی خوشحال شدم و تایید می‌کردم و آرزو می‌کردم که بتوانم در داخل این جمع حضور پیدا کنم ولی معروف بودن من و اینکه یکی از چهره‌هایی بودم که برای پلیس شناخته شده بود مانع از این شد که بتوانم رسماً در مجموعه اینها شرکت کنم ولی بتدریج به نارساییها و کمبودهای اساسی ایدئولوژی و سیاسی در کار مجاهدین پی بردم و وقتی در سال 54 آن بیانیه الحادی را دادند خیلی نگران شدم و در آن سال بود که به نظرم رسید باید در ایجاد يك سازمان سیاسی - اسلامی اصیل تلاش کرد. تابستان سال 56 بود که با چند تا از دوستانمان به فکر ایجاد يك هسته روحانی متشکل بر اساس تاکید روی تقوا، ایمان، مبارز بودن و بینش مترقی اسلامی داشتن و در عین حال خلاق اندیشیدن و اسلامی عمل کردن و میرا از هر گونه گرایش غیراسلامی و تفکر التقاطی افتادیم. در نظر داشتیم که این هسته روحانی مبارز متعهد، شاخه سیاسی و اجتماعی به وجود آورد و آن شاخه بتواند يك حزب و تشکیلات نیرومند سیاسی در خلا اجتماعی ما پایه گذاری بکند.<sup>4</sup>

همچنین شهید بهشتی انگیزه تاسیس حزب را ضرورتی اجتماعی - تاریخی می‌دانست که برای اداره جمهوری نوپای اسلامی لازم می‌نمود: «انگیزه ما بر تاسیس يك حزب اسلامی احساس ضرورت اجتماعی و تاریخی است که داشتیم، بی‌شک در اداره جمهوری اسلامی و جامعه نوپای اسلامیان به نیروهای مومن، آگاه، همفکر و هماهنگ نیاز بوده و هست نیروهایی که همدیگر را بشناسند ایمان و تقوا و قابلیت اعتماد آنها برای یکدیگر روشن باشد. میزان مهارت و کارایی و تخصصشان در رشته‌ها و قابلیت اعتمادشان از نظر تخصص و مهارت مشخص باشد و اینها جو اسلامی و انقلابی و انقلاب اسلامی ما را درک کنند و درک کرده باشند و از انقلاب شناخت خوبی داشته باشند. جو دنیا را خوب بشناسند، ضرورتها و نیازهای زمان و جامعه ما را در این مقطع حساس تاریخی خوب بشناسند و چنین نیروهایی که تا این حد از آگاهی و شناخت و ایمان و تقوا و مهارت و تخصص و کاردانی و شناخت اعتمادآور به یکدیگر بتوانند مسوولیت‌های سنگین امروز را بر عهده بگیرند در يك تشکیلات اجتماعی است که گرد می‌آیند و راه را برای پذیرش این مسوولیت سنگین هموار می‌کنند. بنابراین لازم بود که حزبی به وجود بیاید و تشکیلاتی درست بشود با آرمانهای مشخص و درجه بالایی از قابلیت اعتماد تا این نیروها پراکنده نشوند، جدا نباشند و در يك مجموعه هماهنگ به صورت يك توان بزرگ برای خدمت به انقلاب اسلامی در بیایند

استعدادهاي ساخته شده شناخته نشده، شناخته مي‌شود و استعدادهايي که هنوز ساخته نشده‌اند مجال و ميداني براي ساخته شدن به دست مي‌آورند اينها انگيزه اصلي تشکيل حزب جمهوري اسلامي است.<sup>5</sup> چنانچه ملاحظه مي‌شود، اين شهيد بزرگوار بعد از طي مسيري پرفراز و نشيب راه حل نهايي ادامه نهضت را تشکيل حزبي فراگير با هسته روحاني مي‌دانست و در اين راه نيز تلاش مي‌کرد.

### تاسيس حزب جمهوري اسلامي

سال 1356 نقطه عطفي در تشکيل حزب جمهوري اسلامي است. 19 دي ماه 1356 با دفاع فداکارانه و هوشيارانه طلاب حوزه علميه قم از ساحت امام و واکنش وحشيانه رژیم، فضا را براي فعاليت مجدد نيروهاي مخلص خط امام بازکرد. 19 دي جرقه‌اي بر باروت آماده اشتعال ملت مسلمان ايران بود و امام که با فراستي مومنانه مسائل را زير نظر و سکان نهضت اسلامي را در دستان پر توانشان داشتند، کشتي انقلاب را در درياي مواج مردم متدين رهبري کردند و از همانجا شمارش معکوس براي سقوط رژیم 2500 ساله شاهنشاهي شروع شد. در اين زمان موسسان حزب جمهوري اسلامي نيز يکي از راههاي موثر در حمايت همه جانبه از نهضت امام را در تاسيس تشکيلاتي فراگير مي‌ديدند که بايستي بر آن پافشاري کرد و بدین ترتيب نطفه تشکيل حزب جمهوري اسلامي گذاشته شد. در ميان موسسان حزب، حضرت آيت الله خامنه‌اي اطلاعات دقيقتري از روند تاسيس حزب ارائه مي‌دهند:

«از تابستان سال 1356 که نخستين مقدمات تشکلي اسلامي و مردمی به وسيله چند تن از معتقدان به لزوم چنين تشکلي فراهم مي‌شد، در آن تابستان در جمع پنج نفری که شهيد بهشتي محور آن بود و شهيد باهنر عضو ديگر آن، طرح چنان تشکلي ريخته شد، به پيشنهاد شهيد بهشتي مقرر شد که اولين ملاک براي گزينش ياران «اخلاص» باشد و اين بر اساس اين باور بود که براي همکاري در آرمانهاي خدايي، بدون اخلاص، هيچ شرط ديگري مفيد و موثر نيست. نام ياراني که از اين شرط و شرايط ديگر برخوردار بودند، ثبت شد و نخستين جلسه در يك صبح روشن پاييزي در تهران، منزل شهيد باهنر، منعقد گشت و در آن جلسه و در جلسات متعدد بعد از آن، اساسي‌ترين مسائل مربوط به ايجاد تشکلي با خصوصيات مورد نظر مطرح و درباره آنها، مباحث لازم واقع شد.

در آن جمع کوچک دستيابي به يك فکر مورد اتفاق کار دشواري نبود، زيرا اين برادران، بخشي از عناصری بودند که از ديرباز، يعني دقيقا از سال 1342 و هنگام شروع نهضت انقلابي عظيم ملت مسلمان به لزوم سازماندهي نيروهاي مومن و مبارز معتقد بودند و برخي از آنان در اين راه تجربياتي نيز داشتند ليکن در اواخر پاييز همان سال هجوم عوامل رژیم پهلوي به دو حوزه علميه قم و مشهد و بازداشت و تبعيد عده‌اي از چهره‌هاي شناخته شده و مبارز که کساني از جمع ما نيز در ميان آنان بودند کار را دچار کندي و رکود کرد، هر چند که در دوران تبعيد نيز ارتباطات ميان اعضاي آن جمع کوچک به نحوي باقي ماند، ليکن حرکت مجدد، هنگامی آغاز شد که رژیم، زير فشار افکار عمومي و ضريات مبارزات مردمی مجبور شد در حدود آبان ماه 1357 تبعيديان و زندانيان را بتدریج آزاد سازد.

در نخستين جلسه پس از شروع مجدد کار که چهره‌هاي جديدي از زندانيان آزاد شده (آقاي هاشمي رفسنجاني و تني چند از ديگر شخصيتهاي انقلابي) را نيز در خود داشت و در قم منعقد شده بود، مقرر گشت که هفت نفر از برادران در تهران مقدمات تشکيل حزب را فراهم کنند و بقيه در قم پشتوانه‌هاي معنوي و فکري آن را آماده سازند. پيش از محرم خونين سال 1357 همه به اين نتيجه رسيديم که حزب به صورت آشکار اعلام موجوديت کند و چون در آن شرايط، دستگيري سران چنين تشکلي حتمي مي‌نمود، عده ديگري آماده باشند که پس از دستگيري گروه اول، استمرار حزب را به صورت مخفي اعلام کنند، بدین وسيله همه انگيزش و هيچاني که از دستگيري سران معروف و شناخته شده حزب پديد مي‌آمد، در خدمت استمرار اين حرکت انقلابي قرار مي‌گرفت.

اعلاميه امام در محرم 1357 همه اين تدابير و پيش بينيها را تحت الشعاع قرار داد و کار حزب به بعد واگذار شد و برادران به انجام وظيفي که از آن اعلاميه ناشی مي‌گشت سرگرم شدند و بدین ترتيب اعلام رسمي حزبي که به قصد تحقق آرمانهاي الهي تشکيل مي‌شد تا اندکي پيش از پيروزي به

تاخیر افتاد. در روزها و شبهای پرهیجان و پرمشغله بهمن خونین و همزمان با تشکیل دولت موقت و سپس پیروزی قطعی انقلاب، جمع پنج نفری برادرانی که چه در شورای انقلاب و چه در کمیته استقبال و چه در همه فعالیتهای دم به دم آن ایام در کنار هم بودند پیگیری از کار تشکیل حزب را فراموش نکردند.

تجربه تشکیل دولت موقت و خالی ماندن صحنه اداره کشور از نیروهای خط امام، درس دیگری بود که زبانهای ناشی از فقدان یک تشکل اسلامی تمام عیار را به رخ ما می‌کشید، به نظر می‌رسید که شخص امام امت نیز تحت تاثیر این واقعیت که در میان عناصر کاملاً مومن و مورد اعتماد، جای یک انسجام و پیوند حساب شده خالی است قرار گرفته و فقدان آن را حس می‌کردند و شاید به همین دلیل بود که در اولین روزهای پس از پیروزی انقلاب یکی، دو بار از یکی از برادران درباره تشکیل حزب پرسیده بودند. در آخرین روزهای بهمن 57 آخرین اقدامهای مربوط به تشکیل حزب در جلسات فشرده و پرکار پنج نفره انجام گرفت و مرامنامه، اساسنامه و دستور کار تنظیم شد و در 29 بهمن 57 اعلامیه شروع کار حزب به اطلاع همگان رسید.<sup>6</sup>

## امام و حزب

نظر امام نسبت به حزب جمهوری اسلامی از مسائلی است که پیش از تاسیس آن مطرح بود، زیرا موسسان حزب، شاگردان امام بودند و معظم له را رهبری واجب الاطاعه می‌دانستند و اگر به نقطه نظری می‌رسیدند بر خود لازم می‌دیدند که حتماً با حضرت امام مشورت کنند و نظر ایشان را جویا شوند چه رسد به این امر مهم. بخصوص از این جهت که امام نظر مساعدی نسبت به احزاب نداشتند و طبیعی بود که موسسان حزب نیز بر خود لازم بدانند در این امر مهم از حضرت امام کسب تکلیف کنند. جناب آقای هاشمی رفسنجانی در جواب سوالی درباره نظر امام در مورد حزب چنین پاسخ داده است:

«این تفکر بین ما بود و در دوران مبارزه دیگران هم بدون اینکه از ما بخواهند اجازه بگیرند حزب تشکیل داده بودند. احزاب کوچک فراوانی بود؛ چپ، راست، ملی‌گرا و انواع احزاب کوچک بودند. این چیز نامانوسی نبود. ما نیز به عنوان روحانی و کسانی که با مسائل کشور سر و کار داشتیم و با مردم کار می‌کردیم و امام رهبرمان بود از همان تشکلهای گاهی استفاده می‌کردیم، اما خودمان یک تشکل پا بر جا، وسیع و مناسب اهدافمان، مناسب قلمرو و کارمان در سراسر کشور و حوزه‌ها نداشتیم، ولی از لحاظ روحی کاملاً آماده بودیم که هر وقت شرایط ایجاب بکند این حزب را تشکیل بدهیم. وقتی که فضای سیاسی ایران یک مقدار باز شد و تحرکهای سیاسی - مردمی - اسلامی و غیردولتی عملی شد ما هم فرمان را آماده کردیم برای اجرا و شروع عملی کار. کسی را خدمت امام فرستادیم. امام آن موقع در نجف بودند و اواخر ایام اقامتشان در نجف بود، آن موقع ایشان موافقت نکردند. تعبیری که بعداً من خودم شنیدم از امام درباره اینکه چرا با حزب موافقت نمی‌کنند، این بود که می‌گفتند حزب یک چیز «تدریجی الحصولی» است من نمی‌توانم چیزی را که هر زمانی بتواند وضعی داشته باشد که اکنون قابل پیش‌بینی نیستند، تأیید کنم. می‌گفتند این امری تدریجی است و من نمی‌توانم اینطور چیزی را تأیید کنم. شماها را می‌توانم تأیید کنم چون می‌دانم شما خوب کار می‌کنید، اما حزب بالاخره یک سازمانی می‌شود، یک سازمان وجود خاصی برای خودش پیدا می‌کند و تداوم دارد ادوار بعد را من نمی‌دانم چه می‌شود، لذا تأیید نمی‌کردند.

از لحظه‌ای که ایشان وارد ایران شدند یک کمی فضای ذهنی‌شان عوض شد، این حرفها از دور بود، آن تعبیری که من می‌کنم همان چند روز اول حضور امام در ایران قبل از تاسیس حزب جمهوری بود که ایشان موافق نبودند، من خودم صحبت می‌کردم ایشان موضعشان اینجوری بود، ولی زود موضعشان عوض شد. ما از پیش آمادگی‌مان کامل بود، حتی اساسنامه و آیین‌نامه‌هایمان را هم کمی آماده کرده بودیم، حتی با دوستان غیرروحانی امثال آقای دکتر سبحانی و دکتر پیمان و غیره نیز ساعتها در این باره گفت و گو و مبادله نظر کرده بودیم که قرار بود آنها نیز همکاری کنند، ولی بعدها عملاً این طور نشد. مثلاً این جمع 30 نفری شورای مرکزی را ما قبل از انقلاب تقریباً فکرش را کرده بودیم و حتی ترکیبش را که از بخشهای مختلف جامعه باشند مانند دانشگاهی، بازاری، کارگر، دانشجو، روحانی و بخشهای دیگر جامعه پیش‌بینی کرده بودیم و همان ترکیب را هم بالاخره درست کردیم که از خانمها، از جوانها، از کارگران هم در آن باشند، اینها را قبلاً تنظیم کرده بودیم، یعنی موقعی که امام هنوز اجازه نداده بودند. مخصوصاً آقای

بهشتي بيشتري از ما روي اين مساله جدي بودند. ما يك قدري غرق در كار مبارزه بوديم، ايشان با اهتمام، بخشي از وقتشان را روي اين قبيل مسائل مي گذاشتند.»<sup>7</sup>

وي در ادامه مصاحبه در رابطه با كسب موافقت امام مي افزايد:

«امام از پاریس برگشتند و چند روز اول گذشت. آن روزهايي كه هنوز دولت بختيار بود ما همه اش در دعوا و جنگ و اين مسائل بوديم، وقتي كه دولت بختيار در آستانه سقوط قرار گرفت و فرار شد دولت اسلامي تشكيل بشود مساله حزب ضرورت خودش را نشان داد. عدم وجود يك حزب متعلق به جريان روحانيت ضعف كار را خيلي مشخص كرد. ما مجبور شديم كه نهضت آزادي را به عنوان دولت بپذيريم. البته فقط كاري كه امام كردند، به خاطر همان روحيه اي كه نسبت به حزب داشتند، گفتند مهندس بازرگان را من به عنوان شخص وي به اداره دولت مي پذيرم و نه به عنوان حزب. حتي در شوراي انقلاب هم افرازي كه ايشان پذيرفتند و نصب كردند آنها را هم قيد مي كردند اگر كساني وابستگي حزبي دارند جنبه حزبيشان را اينجا نبايد تاثير بدهند، به عنوان فرد اينجا هستند. يك حقيقتي روشن شد در اين جريان، با اين همه نيرو كه در انقلاب بود و مشاركت فعال داشتند وقتي كه ما خواستيم دولت تشكيل بدهيم عملا اعضاي نهضت آزادي پيكره دولت را تشكيل دادند. كم بودند افرازي كه از جاهاي مستقل بيابند. آنهايي هم كه از غير از نهضت آزادي بودند، مثلا از جبهه ملي بودند، باز حزبي بودند، به هر حال خيلي كم بودند آدمهاي مستقل. البته در شوراي انقلاب ما تركيب ديگري داشتيم، ولي كار اجرايي كه خواستيم بكنيم عملا اين جوري شد. من همين را بردم خدمت امام، چند روز از پيروي نگذشته بود، يعني دولت كه تشكيل شد من خودم رفتم پيش امام گفتم و گوي صريحي با امام كردم و گفتم بالاخره تا به حال ما مبارزه مي كرديم اما از اين به بعد مسوول اداره كشوريم. در اولين قدم شماديد كه يك حزب كوچك توفيق پيدا كرد دولت درست كند، اگر اينها نبودند شما حتما مشكلاتان بيشتري بود. بعلاوه بيرون مي بينيد احزاب چگونه فعال هستند (آن موقع همه احزاب روزنامه داشتند، ميتينگ مي دادند، حرفايشان را مطرح مي كردند و يارگيري مي كردند. خيلي هم بودند اين گروهها). من مي گفتم ببينيد بخشي از قلمرو جامعه را اينها دارند پر مي كنند. ما هيچ جا نداشتيم، در حالي كه همه جا هستيم، معلوم است كه حزب در شرايط مسووليت اداره كشور يك ضرورت است. به هر حال اگر ما حزب نداشته باشيم ديگران كه حزب دارند، شما كه جلو ديگران را نمي خواهيد بگيريد (ايشان نمي خواستند جلو ديگران را بگيرند و مانع تحزب ديگران بشوند) خب آنها كه دارند، فقط دوستان شما تشكيلات ندارند. البته در ذهن ايشان اين بود كه روحانيت يك تشكّل طبيعي هست. در اين مورد نيز نمونه هاي مشخصي ما آن موقع داشتيم كه براي ايشان از لحاظ استدلال كافي بود (بعضي از بزرگان روحانيت خيلي هماهنگ نبودند با امام، با آن همه قدرتي كه امام داشتند. حتي آنطوري بود كه ملاقاتي هم نبود چون وقتي امام از پاریس آمدند آنها نيامدند تهران، جز آيت الله خوانساري كه در تهران بودند. وضع اينطوري بود. شايد امام هم از اين وضع راضي بودند. دليل عمده اش هم اين بود كه امام مي خواستند قبل از اينكه ديگران بيابند و يك پيشنهادهاي خاصي بدهند وضع نظام را مشخص كنند، لذا خود ايشان هم خيلي استقبال نمي كردند. طبيعي بود اگر مي آمدند پيشنهادهاي داشتند).

در هر حال، گفتم روحانيت الان انسجامي كه شما فكر مي كنيد حتي در اين شرايط ندارد هرچه هم پيش برويم بدتر مي شود، ما تشكيلات مي خواهيم. ايشان پذيرفتند و گفتند كه حزب تشكيل بدهيد. خيلي طول نكشيد، من فكر مي كنم ششم اسفند بود كه ما شروع كرديم و حزب جمهوري اسلامي رسماً تاسيس شد، يعني حدود دو هفته بعد از پيروي انقلاب كه در 22 بهمن واقع شد، حزب درست شد. بعد از تشكيل دولت موقت، تقريباً بدون معطلي، من شخصا با همان حرفهايي كه قبلاً زدم خدمت امام رفتم. ايشان هم همان تدريجي الحصول و اينها را در اين مقطع به من گفتند. البته من هم جواب دادم به اين نكته اي كه ايشان مي گفتند. مي گفتم خيلي خب شما كه نمي خواهيد حزب را تا قيامت تايبد كنيد، الان در زمان خودتان وقتي كه ما متصدي كارها هستيم تايبد مي كنيد، شما تايبد مي كنيد ما هم كارمان را مي كنيم. اگر فردا ببينيم حزب يك روش يا شكل نادرستي به خودش مي گيرد، خب ما هم تايبد نخواهيم كرد. بنابراين معلوم است كه تا صالح است شما تايبد مي كنيد، اگر مساله اي پيش آمد تايبدتان را پس مي گيريد.»<sup>8</sup>

آقاي هاشمي رفسنجاني در ادامه همين مصاحبه درباره كمك مالي امام به حزب مي گويد:

«امام آن موقع رفته بودند قم، من براي همين منظور رفتم قم. به امام عرض كردم ما كارمان را شروع كرديم، ولي مشكل داريم، وضع ماليمان بد

است. يك چمدان حاوي پولی در محضرشان بود. فرمودند مال حزب باشد. وقتی که رسیدم به دفتر مركزي حزب در دانشكده الهیات شورا آنجا جلسه داشت، پول را شمردند بیش از پنج میلیون تومان بود. برای ما از دو جهت ارزش داشت. یکی اینکه امام در این مدت کوتاه به حزب اعتماد کرده و پول و وجوه شرعی به ما می‌دهند، دوم هم اینکه مشکلمان حل شد.

نکته‌ای که قابل توجه است این که امام اجازه مصرف سهم امام در امور تبلیغی و فرهنگی حزب را دادند. ما نیز هزینه‌هایمان عمدتاً همین کارهای تبلیغی و فرهنگی بود و می‌توانستیم از سهم امام هم استفاده کنیم.<sup>9</sup>

نکته‌ای که در این سخنان دیده می‌شود این است که امام چون حزب را امری تدریجی الحصول می‌دانستند نمی‌توانستند آن را به طور مطلق تأیید کنند و بیشتر موسسان حزب را تأیید می‌کردند. آقای هاشمی رفسنجانی در سخنانی در دومین کنگره حزب ضمن اعلام کمک مالی حضرت امام به حزب، دیدگاه امام را در این باره بهتر تبیین می‌کند:

«ما از امام کمک می‌گرفتیم، همان سال اول یا دوم بود (دقیقاً یاد نیست) که ما پول نداشتیم، من رفتم قم، امام يك چمدانی مملو از پول (حالا پول که مساله‌ای نیست، منظره‌اش برای من جالب بود) دادند (که من چمدانش را به عنوان یادگاری هنوز نگه داشته‌ام) اینجا پولها را شمردیم، پنج میلیون و دو بیست و خرده‌ای هزار تومان بود؛ برای حزب هم پول را گرفته بودیم، اجازه سهم امام ایشان به ما دادند، منتها با ما (من و آقای خامنه‌ای) قید کردند که شما این پول را در مسائل تبلیغاتی مصرف کنید، یعنی ایشان برای تبلیغات اسلامی پول می‌دادند، البته از ابتدا همیشه در ذهن امام راجع به حزب يك سوالی بود<sup>10</sup>، لذا این طور حاضر نبودند که بگویند من سهم امام را به خاطر حزب می‌دهم و چون می‌دانستند که ما کارهای تبلیغی، از قبیل چاپ نشریه، جزوات، سخنرانی، روزنامه و... داریم، لذا قید می‌فرمودند که این پول مخارج تبلیغات است...»<sup>11</sup>

شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی از مشورت با حضرت امام و نوع تأیید ایشان از حزب چنین یاد کرده است:

«ما در موقع تاسیس این حزب وظیفه خود دانستیم که با رهبر مشورت کنیم و چون این تصمیمات به مدتها قبل از پیروزی مربوط بود و با ایشان در نجف و فرانسه که خدمتشان رفتیم، فرمودند خوب است و بعد از پیروزی مجدداً با ایشان مشورت کردیم تأیید کردند که کار را شروع کنیم ایشان مکرر فرمودند: «من آنچه می‌دانم اعتماد به شما پنج نفر از آقایان موسس حزب است چون شما را از دیرگاه می‌شناسم و تأییدی که از حزب می‌کنم به اعتبار تأیید و اعتمادی است که نسبت به شما آقایان دارم.»<sup>12</sup>

وی در جایی دیگر درباره رابطه حزب با امام خمینی اظهار داشته است:

«شخص من از اول نظرم این بود که امام در همان مقام والای شامخ عمومی رهبریشان هستند و حزب يك تشکیلاتی است، می‌آید نقطه نظرهایش را می‌گوید و کارهایش را می‌کند و افرادی را که موثرند و جامعه از آنها شناختی دارد به اعتبار آن نقطه نظر و به اعتبار اعتمادی که به این افراد دارد، روابطش را با حزب تنظیم می‌کند و چه لزومی دارد که ما پای امام را همه جا بکشیم منتها ما خودمان از همان اول مقید بودیم که این گونه اقدامات را با امام به عنوان رهبر در میان بگذاریم. مطلب را با ایشان در میان گذاشتیم و ایشان فرمودند که خوب است، اقدام کنید که بعدها ایشان بیش از همه عنایت داشتند و من نمی‌خواهم امام را از همان مقام شامخ رهبری، کسی یا کاری یا جریانی، به این کارهایی که در درجات بعد قرار دارد (نام امام و عنوان امام را) بکشاند ما يك فعالیت بر طبق وظیفه می‌کنیم برادرها و خواهرها به کار ما و سابقه ما و میزان قابلیت اعتماد ما که آنجا هستیم بنگرند در این حدود ترتیب اثر بدهند که فکر می‌کنم این اولی است.»<sup>13</sup>

## اعلام موجودیت حزب

پس از روشن شدن نظر حضرت امام خمینی درباره حزب، علی‌رغم اینکه ایشان ابتدا با تاسیس حزب موافقت نمی‌کردند، بعدها اجازه تاسیس آن را دادند و سپس نوبت به مرحله مهم اعلام موجودیت حزب جمهوری اسلامی رسید. شهید مظلوم آیت الله بهشتی در این باره چنین می‌گوید:

«سه یا چهار ماه مانده به پیروزی درست همان ایامی که امام در عراق تحت فشار بودند و به دنبال این فشار به پاریس رفتند یکی از دوستان را با

این پیام و با نمونه‌ای از مرامنامه و اساسنامه پیش امام فرستادیم که با امام صحبت کند و نظر ایشان را هم راجع به این تشکیلات بپرسد و آن دوست ما، که امکان تهیه گذرنامه، یعنی ویزای عراق برایش نبود به سوریه رفت و از آنجا به عراق و بعد به نجف رفت و حدود دو روز قبل از حرکت امام از نجف، به نجف رسید، اصل مساله با امام مطرح شده بود توسط آقای طاهری خرم‌آبادی و آقای سیدحسین طاهری، اما آن حال و احوال خاص فرصت تکمیل مطالب را نداده بود و امام به پاریس رفتند.

من برای زیارت امام به پاریس رفتم و از جمله مسائلی که با امام مطرح کردم این بود که ما یک چنین فکری داشتیم که برادرانمان در نجف با شما مطرح کردند که فرصت بحث نشده بود. من با امام مفصل صحبت کردم. ایشان فرمود: «این به شرطی است که خیلی شما را از واجبات روزمره انقلاب باز ندارد.»

بعد از آنکه به ایران برگشتم تا پس از پیروزی گرفتار کارهای روزانه انقلاب شدیم.

پس از پیروزی بار دیگر هم مطلب را برادرمان آقای هاشمی رفسنجانی با امام مطرح کردند و نظر ایشان را جویا شدند و ایشان نظر مساعد و موافق دادند. بعد از یکی، دو روز بود که آقای هاشمی با ایشان مجدداً ملاقات کردند، امام پرسیده بودند، پس چه شد و اصرار داشتند که زودتر اعلام بشود و لذا ما در حدود 7 یا 8 روز پس از پیروزی، [موجودیت] حزب را اعلام کردیم...»

توضیح بیشتر شهید بهشتی در این رابطه گویای ولایت‌پذیری حزب است:

«قبل از اینکه امام به پاریس بروند ما کارهایمان تا به جایی رسیده بود که باید حزب را تشکیل می‌دادیم مدتها توقف کردیم برای اینکه از ایشان اجازه بگیریم، به اعتبار اینکه ایشان به عنوان رهبر شاید نظرشان این باشد که الان تشکیل حزب صلاح انقلاب نیست با چه زحماتی یکی از برادرها را به سوی امام فرستادیم که امام را نتوانست در عراق ملاقات کند چون امام به پاریس رفته بودند و وقتی که من خودم در پاریس خدمت امام رسیدم، پرسیدم ایشان فرمودند: «خوب است ولی مبدا واجبات فعلی انقلاب زمین بماند.»

برگشتیم دیدیم واجبات فعلی انقلاب زمین می‌ماند و تصمیم گرفتیم همه نیروهایمان را روی واجبات بگذاریم. در آن موقع به خاطر اوج انقلاب و نیازهای فوری آن، مدتها بود که درس و بحث و جلسات شب چهارشنبه را تعطیل کرده بودیم.

انقلاب پیروز شد بعد از پیروزی از ایشان سوال کردیم. ایشان فرمودند: «خوب است انجام بدهید.» دو، سه روز انتشار بیانیه طول کشید و یک روز از آقای هاشمی پرسیدند پس چه شد؟ پیدا بود که با علاقه بیشتری به مساله می‌نگرند.

البته بنده همیشه تاکید داشتم که هیچ وقت حزب نباید به پای امام نوشته شود زیرا حزب ممکن است اشتباهات و نواقصی داشته باشد، امام هم در حزب مسوولیت مستقیم ندارند، بنابراین ما اصل استجازه از ایشان را به اعتبار همین ولایت ضروری می‌دانستیم حالا هم می‌گوییم اگر یک روز رهبری به این نتیجه رسید که بودن حزب اثر منفی دارد می‌رویم همه دلایلمان را برای رهبر بیان می‌کنیم و بعد اگر رهبری تصمیم گرفت که نباشد فوراً حزب را منحل می‌کنیم، چون معتقدیم حزب باید به عنوان تشکلی در راستای ولایت ولی حرکت بکند.»<sup>14</sup>

«قرار بود یک مجموعه ای حدود 40 تا 50 نفری از گروههای مختلف اجتماعی اعلام موجودیت کنند که حدود یک سوم آن روحانیان و دو سوم آن از قشرهای دیگر باشند، که همین دوستان در میان خودشان چند نفر را انتخاب کنند. در یک مورد گفتیم که کردند ولی عملاً دیدیم که به اشکال برخورد کردیم و متوقف شد تا اینکه شتاب انقلاب ما را از اعلام موجودیت حزب باز داشت.

بعد از پیروزی دیدیم اگر همین طرح را دنبال کنیم مدتها طول می‌کشد و با گرفتاریهایی که تجربه کرده بودیم که انقلاب برایمان پیش می‌آورد ممکن بود که این کار عملی نشود به خاطر این تصمیم گرفتیم ما پنج نفر که در ماههای آخر بیشتر روی این کار فعالیت می‌کردیم، یعنی بنده (شهید بهشتی)، آقای خامنه‌ای، آقای هاشمی رفسنجانی، دکتر باهنر و آقای موسوی اردبیلی که ما چهار نفر بیشتر بودیم ولی چون آقای موسوی در کارهای علمی با ما همکاری داشتند به ایشان هم گفتیم. به آقای مهدوی‌کنی هم گفتیم که ایشان علاقه نشان ندادند و اعلام موجودیت توسط ما پنج نفر بود و

صریحاً اعلام کردیم.»<sup>15</sup>

حضرت آیت الله هاشمی رفسنجانی نیز در این باره چنین اظهار می‌دارد:



«علت انتخاب پنج نفر به عنوان اعضای موسس، این بود که قبل از پیروزی جمهوری اسلامی، یعنی اواخر زندانی بودنم که رفقای ما با اطلاع من در بیرون در فکر تشکیلات بودند و در آن موقع امام در عراق بودند، در زندان به من اطلاع دادند که از خدمت امام کسب اجازه برای تاسیس حزب کرده و مقدمات را فراهم کرده بودند. وقتی که از زندان بیرون آمدم به همراه شهید بهشتی، شهید باهنر، آیت الله خامنه‌ای و دوستان دیگر به قم رفتیم (شاید آقای موسوی اردبیلی هم بودند) و در قم در جلسه مدرسین به ما ماموریت داده شد که این کار را در تهران انجام بدهیم، یعنی مقدمات تشکیل حزب را پیش از پیروزی انقلاب تهیه کنیم. آن جلسه فکر کنم در منزل آقای مومن (عضو شورای عالی قضایی) بود. آن جمعیت که در قم بود به عنوان جمعیت مادر بود که ما از طرف آن جمعیت، ماموریت پیدا کردیم مقدمات را فراهم کنیم... با مشورتی که کردیم به این نتیجه رسیدیم که مصلحت در این است که ما خودمان پنج نفری که مورد اتفاق نظر بین دوستان گذشته بودیم و فکر می‌کردیم که کسی اعتراض به حضور این پنج نفر نمی‌کند به عنوان موسس، موجودیت حزب را اعلام کردیم و امتیازی هم به عنوان موسس حزب نگرفتیم.

در طول این دوره هم به همین صورت بود ما دلیل اینکه اعلام کردیم هیچ امتیازی برای خود قائل نبودیم و یکی از اعضای شورای مرکزی در این مدت حساب می‌شدیم و چون ما پنج نفر را مردم می‌شناختند می‌توانست یک نقطه آغاز خوب مورد اعتمادی باشد. افراد دیگری اگر در آن موقع اعلام می‌شدند ممکن بود که سوالاتی پیش بیاید. در آن موقع به خاطر شورای انقلاب و کارهای جاری کشور معمولاً اکثراً با هم بودیم این بود که می‌توانستیم در کارها هماهنگی لازم را ایجاد کنیم. در مورد انتخاب ما پنج نفر مشکل اینکه بگویید چرا فلان شخص جزو کادر ما هستند یا نیستند نبود این را برای بعدها گذاشتیم که اولین کنگره حزب تشکیل بشود و کنگره حزب ارگان حزب را انتخاب کند.

موجودیت حزب را در کانون توحید اعلام کردیم و فکر می‌کردیم تعداد کمی از مردم استقبال می‌کنند فقط کسانی که با تشکیلات آن آشنا هستند جذب می‌شوند به همین خاطر قید کرده بودیم که اعضا به 300 نفر که رسید کنگره را تشکیل بدهیم همان ساعت اول منتظر بودیم که یکی، دو نفر جهت ثبت نام پیدا بشوند دیدیم موج جمعیت آنچنان زیاد بود که صف طولانی تا میدان رسیده و آن برخورد اولی مردم برای ما خیلی جالب و تکان دهنده بود.»<sup>16</sup>

حضرت آیت الله خامنه‌ای درباره تهیه اساسنامه حزب چنین بیان می‌دارد:  
«یکی از خاطرات شیرین من آن روزهایی است که آخرین کارهای روی اساسنامه را با شهید باهنر در منزل شهید اسلامی انجام می‌دادیم. روزهایی بود که تازه انقلاب پیروز شده بود و دوستان هر کدام به کاری مشغول بودند. ما همه جزو شورای انقلاب بودیم و به مسائل فوق‌العاده متراکم و جاری می‌پرداختیم. در زمانی که هر دقیقه‌ای یک حادثه رخ می‌داد در این جو شلوغ قرار شد که اساسنامه را تمام کنیم و حزب را اعلام نماییم. به من و آقای باهنر و آقای حجتی‌کرمانی ماموریت داده شد که سه نفری بودیم و آخرین کارهای اساسنامه را انجام دهیم. محل ما در مدرسه رفاه بود. ولی منزل شهید اسلامی را که در همان اطراف بود انتخاب کردیم و رفتیم آنجا. آن وقت زمستان بود و در اتاق کرسی وجود داشت و شهید اسلامی هم به خانواده‌اش سپرده بود که غذا و چایی ما را تهیه کنند و ما مشغول کار و مطالعه در زمینه اساسنامه شویم. مرحوم شهید باهنر 24 ساعت از آن اتاق بیرون نیامد. من البته برای انجام بعضی کارها هر چند گاهی بیرون می‌آمدم ولی ایشان در آن اتاق همین جور ماند و من همان موقع تعجب می‌کردم از استقامت و خستگی‌ناپذیری شهید باهنر. همانجا نشسته بود و مواد اساسنامه و مرامنامه را مورد بررسی قرار می‌داد. بعد از آن، اساسنامه را در اختیار دیگر دوستان گذاشتیم و همچنین یک جلسه پنج نفری در کانون توحید تشکیل دادیم و اساسنامه را برای بار آخر پیراستیم و یک اعلامیه‌ای را نیز تهیه کردیم و بعد اساسنامه را من خدمت امام بردم و امام هم نظر موافق داشتند. سپس اعلامیه و اساسنامه را در اول اسفند انتشار دادیم. به هر حال آن ساعات متوالی آخرین کارهای اساسنامه جزو خاطرات فراموش نشدنی من در حزب است.»<sup>17</sup>

بدین ترتیب حزب جمهوری اسلامی در 29 بهمن 1357، یعنی درست یک هفته پس از پیروزی انقلاب اسلامی اعلام موجودیت کرد. استقبال مردم از آن به حدی بود که حتی موسسان نیز آن را پیش‌بینی نمی‌کردند. حضرت آیت الله خامنه‌ای استقبال مردم از ثبت نام مردم از حزب را چنین بیان می‌کنند:

«با پیروزی انقلاب اسلامی استقبال عمومی و وسیع مردمان برای نام نویسی در حزب شروع شد. چیزی که ما انتظارش را به این حد نداشتیم! شاید همه بدانند یا بعضی بدانند که ما در اساسنامه حزبمان زمان تشکیل کنگره را آن وقتی معین کرده‌ایم که افراد حزب ما به سیصد نفر (300) برسند، فکر می‌کردیم هنگامی که سیصد نفر عضو پیدا کنیم کنگره را تشکیل خواهیم داد و به هیچ وجه انتظار نام نویسی نزدیک به ده هزار نفر در روز اول اعلام حزب را نداشتیم. اما این مطالب واقع شد و بدون انتظار ما مردم به مجرد اینکه اعلان ما را در روزنامه‌ها خواندند و زمان اعلان حزب و مکان آن را دانستند، هجوم آوردند به طوری که ما در نیم روز اول چند هزار نفر نام نوشتیم و مجبور شدیم با یک تلاش فوق‌العاده و پیش‌بینی نشده و تمام نشدنی مقدمات جمع و جور کردن این عده عظیم از مردم را فراهم کنیم. به همان کیفیت چند ماه را حرکت کردیم و با اینکه سازماندهی درستی وجود نداشت فکر می‌کنم آن زمان این جمعیت کثیر را در حدود دو میلیون نفر تخمین می‌زدیم و هیچ دستگاه مجرب تشکیلاتی هم نمی‌توانست سازماندهی کند چه برسد به ما که هیچ تجربه‌ای تشکیلاتی سازماندهی قبل از آن را نداشتیم و در آن وضع نابسامان از لحاظ تشکیلاتی و سازماندهی می‌توانستیم بسیاری از کارهای اوایل انقلاب را انجام دهیم و این به کمک اخلاص و ایثار برادران و خواهران می‌بود که شب و روز را در حزب می‌گذراندند و کار می‌کردند و هیچ توقعی هم نداشتند و برای تلاششان جز ثواب الهی هیچ قصدی نداشتند.»<sup>18</sup>

بحث از استقبال مردم و عکس‌العمل مردم و شخصیتها درباره حزب جمهوری اسلامی را به جلد دوم موكول مي‌كنيم.

### چرا حزب جمهوری اسلامی؟

نخستین نام انتخابی برای حزب «حزب الله» بود که برگرفته از قرآن بود، اما بلافاصله پس از انقلاب اسلامی، موسسان نام «حزب جمهوری اسلامی» را برای تشکل خود انتخاب کردند. در همان اوایل سوالی در ذهنها نقش بسته بود که چرا نام «جمهوری اسلامی» برای آن انتخاب شده است؟ آیا این نوعی سوء استفاده از این نام نیست؟ شهید مظلوم آیت الله بهشتی درباره علت نامگذاری حزب به جمهوری اسلامی چنین می‌گوید: «حزب از همان اول که به وجود آمد، یعنی همان وقت که زیر بنای ایجاد حزب از مدتها قبل از پیروزی در حال شکل گرفتن بود ما به ایجاد جمهوری اسلامی می‌اندیشیدیم، اندیشه ما جمهوری اسلامی بود تغییر نام حکومت اسلامی به جمهوری اسلامی از ابتکارات حزب است. حتی شعار «استقلال، آزادی، حکومت اسلامی» بعداً تبدیل شد به «استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی». در مطرح کردن این شعار همین بنیانگذاران حزب بودند که ابتکار به خرج دادند.

پس اندیشه‌ای که خودمان دنبال کردیم و خودمان در مقطع معینی در شعارهای انقلاب مطرح نمودیم و شعار «نه شرقی، نه غربی، جمهوری اسلامی» را به میان کشیدیم و درست هماهنگ با امام همفکر با ایشان همان طور که گفتیم از همان اوایل خدمت ایشان رفتیم چگونه می‌شود این یک سوء استفاده باشد آیا این سوء استفاده است وقتی که ما درست همان شکل اندیشه و فرم اندیشه را در جامعه ای مطرح می‌کنیم؟»<sup>19</sup>

شهید دکتر باهنر نیز در این باره اظهار می‌دارد:

«به نظر من این حسن تدبیر و هوشیاری تبلیغاتی و اجتماعی یک حزب است که بتواند درست در مسیر خواسته‌های بحق یک ملت و شعارهای بحق یک مبارزه حرکت کند. واقع امر این بود که ما حزب را در متن انقلاب و در بستر اصلی و راستین انقلاب می‌دانستیم، یعنی نظر این نبود که حزب جناحهای خاصی را به صورت گروههای انتقادکننده و یا دارای مواضع و ایدئولوژیهای خاص فرد در حاشیه این بستر انقلاب جلب کرده باشد.

حزب از پدیده‌های انقلاب و در بستر انقلاب بود و لذا بایستی از ملموس‌ترین، شایسته‌ترین و آشنا‌ترین شعار و اصطلاحات استفاده می‌کرد، بلکه اگر یک گروه یا یک حزب مارکسیستی با داشتن ایدئولوژی غیراسلامی آمده بود از پوشش اسلامی و انقلاب استفاده کرده بود همان طور که الان می‌بینید بعضی از احزاب چپ و وابسته به شوروی از احساسات و یا مسیر حرکت عمومی توده‌های مسلمان و شعارهایشان استفاده می‌کنند جای این بحث بود (یعنی سوء استفاده از نام جمهوری اسلامی) اما اگر چنانچه حزب، حزبی بود که از متن انقلاب جوشید باید از مانوس‌ترین شعارها و اصطلاحات هم استفاده کند و این استفاده تبلیغاتی صحیح و به موقع غیر از یک موضعگیری فریبکارانه است و فراموش نکنید که حزب یکی از عناصرش آن تشکیلات وسیع تبلیغاتی و جاذبه‌هایش است و استفاده صحیح و بجا از امکان و فرصتهای اجتماعی است، بنابراین وارد بود اگر ایدئولوژی و راه حزب و موضع حزب

برخلاف جمهوری اسلامی می‌بود و بعد از این اصطلاح استفاده می‌کرد ولی وقتی ایدئولوژی و موضع درست در بطن جمهوری اسلامی است چرا از این اصطلاح به عنوان یک وسیله صحیح و بحق تبلیغاتی استفاده نکند.»<sup>20</sup>

### شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی

پیش از تشکیل حزب بنا بود شورای مرکزی آن مرکب از سی نفر باشد که پنج نفر آن روحانی و مابقی از شخصیت‌های مبارز و انقلابی برخاسته از اقشار مختلف مردم باشند. شهید مظلوم آیت الله بهشتی در این باره چنین اظهار می‌دارد:

«شورای مرکزی حزب بر اساس 30 نفر انتخاب شده اند (اعم از خواهران و برادران) از روحانیان مبارز، دانشگاهیان، پیشه‌وران، دانشجویان، فرهنگیان و کارگران.

در حال حاضر 31 نفر دارد که در این شورای 31 نفره: 6 نفر روحانی، 5 نفر پیشه‌ور، 1 نفر دانشجو، 1 نفر کارگر، 2 نفر فرهنگی، چند تا از دوستان مبارز و چند تن از اساتید دانشگاه. انتخاب این افراد به وسیله هیات موسس بر اساس معیارها و ضوابطی که حزب برای عضو در اساسنامه مشخص کرده، انجام گرفته است.»<sup>21</sup>

حضرت آیت الله خامنه ای نیز درباره تشکیل نخستین شورای مرکزی حزب چنین یادآور می‌شود:

«شورای مرکزی حزب شامل 30 نفر بود که 24 نفر [آن] غیرروحانی بودند بنابراین جز موسسان کسی غیرروحانی نبود بجز دست اندرکاران قبل از تاسیس غیرروحانیانی بودند که با آنها صحبت شده بود و بعضیها یک جلسه و بعضیها چندین جلسه مشترک داشتند و اکثریت غیرروحانی بودند. ما با خیلی‌ها صحبت کرده بودیم؛ با دکتر پیمان، دکتر آیت، آقای دکتر کاشانی، مرحوم عراقی، مرحوم دکتر عباسپور، دکتر حدادعادل و ایشان آماده شده بودند و به مجرد اینکه اعلام کردیم اینها آمدند و عضو شورای مرکزی شدند که بعضی از اینها شهید شدند و بعضی بتدریج کنار رفتند.»<sup>22</sup>

آیت الله هاشمی رفسنجانی درباره تفکر موسسان در ترکیب انتخابی اعضای اولیه شورای مرکزی حزب بیان جالبی دارد که ما عین آن را نقل می‌کنیم:

«تفکر ما (بدون اینکه برخورد کرده باشیم با مسائل اختلافی موجود و یک دید عینی پیدا کنیم) آن روز هم این بود که ما نیاز به حزب جامع داریم؛ یعنی ما دنبال یک فرقه نبودیم، دنبال یک تشکیلات جامع بودیم که مسلمان‌هایی که ادعا می‌کنند می‌خواهند با موازین اسلامی فقه موجود ما و معارف موجود ما که مورد عمل ماست در حوزه‌ها، زندگی بکنند، ما اینها را در یک تشکیلات جمع بکنیم. این ایده کلی ما بود و آن موقع هم فکر می‌کردیم که افرادی هم هستند که افکار نیمه انحرافی دارند که آنها هم اگر وارد این تشکیلات بشوند قابل اصلاح هستند و در این مجموعه هدایت می‌شوند، لذا واقعا جامع فکر می‌کردیم و به فکر یک خط خاصی نبودیم که داخل مملکت به آن شکل بدهیم و در آن جریان حرکت بکنیم و لذا آن چیزی که آقای خامنه‌ای اینجا مطرح کردند، که ما در قدم اول خودمان شورای مرکزی انتصابی را سعی کردیم که جامع باشد، بر اساس این تفکر ما بود. آن روز ما دانشگاهیها را، دانشجویها را، کارگرها را، معلمها را، روحانیت را، بازارها را (اینها جریان‌هایی بودند که با ما همکاری می‌کردند)، اینها را با یک ترکیب مناسبی (چون انتصاب بود، انتخاب رای افراد نبود) خودمان محاسبه کردیم و به یک نسبتی که فکر می‌کردیم اینها باید در شورای مرکزی باشند اینها را آوردیم و حتی از یک شخصیت‌های سیاسی سابقه‌داری که زود تشکیلاتشان مقابل ما قرار گرفت، از آنها هم برای همکاری دعوت کردیم، بعضیها آمدند و بعضیها هم نیامدند. کمتر چهره معروفی بود که روح تشکیلاتی داشت و ما او را دعوت نکرده باشیم. من به خاطر دارم، قبل از اینکه انقلاب به پیروزی برسد حتی با سران نهضت آزادی ما بحث کردیم، یک بحث طولانی، که آنها هم تشکیلاتشان را بیاورند در این تشکیلات اسلامی ذوب کنند، و همینطور روی گروه‌هایی مثل «امت» هم کار می‌کردیم (بنی صدر و رفقاییش را هم دعوت کردیم)، یعنی طرز تفکر این بود که کسانی که مدعی هستند می‌خواهند مسلمان زندگی کنند، اینها را جمع کنیم و تشکیلاتی به وجود بیاوریم، حالا ممکن است این افکار اشتباه بوده باشد، من حالا نمی‌خواهم دفاع کنم، می‌خواهم بگویم طرز تفکر ابتدایی ما پنج نفری که حزب را اعلان کردیم این بود و اول هم بنا نبود که ما پنج نفر اعلان بکنیم، صحبت این بود که همه کسانی که

می‌خواهند شورای مرکزی را تشکیل بدهند، (جریانهای مختلف) امضا بکنند و موسس بشوند. وقتی که می‌خواستیم اعلامیه تهیه بکنیم دچار مشکل شدیم، ترجیح داده شد که ما این اعلام را بکنیم و بعد پیش‌تاز باشیم برای جمع کردن آنها.»<sup>23</sup>

000

در این فصل کوشیدیم انگیزه‌های تاسیس حزب، روند اعلام موجودیت آن و دیگر مسائلی که به موضوع این جلد مرتبط می‌شود را از دیدگاه موسسان حزب مطرح کنیم. در پایان جلد اول از خداوند متعال درخواست می‌کنیم که توفیق دهد جلد دوم را از اول تشکیل رسمی حزب؛ یعنی از 29 بهمن ماه 1357 به نگارش درآوریم.  
والسلام.

- 1- روزنامه کیهان، 57/12/17، ر.ک: ضمیمه هشتم همین کتاب
- 2- سخنرانی آیت الله هاشمی رفسنجانی در دومین کنگره حزب جمهوری اسلامی، ر.ک: ضمیمه هشتم همین کتاب
- 3- روزنامه جمهوری اسلامی، 1361/11/28، ویژه نامه 7، ر.ک: ضمیمه هفتم همین کتاب
- 4- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 789، پنجشنبه 1360/11/29، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 5- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 1370، شنبه 1370/11/22، ص 4 ویژه نامه، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 6- روزنامه جمهوری اسلامی، 1361/12/17، همچنین حضرت آیت الله خامنه‌ای در جایی دیگر، روند تاسیس حزب را با تفسیر بیشتری گزارش می‌کند که برای آشنایی با کیفیت و چگونگی تاسیس حزب منبع بسیار مناسبی است. ر.ک: ضمیمه دوم همین کتاب
- 7- احزاب سیاسی ایران، ویژه نامه یاد، نشریه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، سال چهاردهم، شماره‌های 53 - 54 و 55 - 56، ر.ک: ضمیمه هشتم همین کتاب
- 8- همان
- 9- همان
- 10- آن اوائل، یعنی در یکی، دو سال اول ما از زبان امام شنیدیم که فرمودند من چیزهای تدریجی الحصول را نمی‌توانم تایید مطلق کنم، چون

نمی‌دانم در آینده چه خواهد شد.

- 11- جزوه دومین کنگره حزب جمهوری اسلامی، خرداد 1364، ر.ک: ضمیمه هشتم همین کتاب
- 12- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 1080، پنجشنبه 1361/11/28، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 13- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 605، چهارشنبه 1360/04/17، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 14- روزنامه جمهوری اسلامی، سه شنبه 1361/12/17، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 15- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 789، پنجشنبه 1360/11/29، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 16- روزنامه جمهوری اسلامی، 1361/11/28، ر.ک: ضمیمه هشتم همین کتاب
- 17- روزنامه جمهوری اسلامی، 1360/11/29، ر.ک: ضمیمه دوم همین کتاب
- 18- جاسبی عبدالله، تشکل فراگیر، ج چهارم، ر.ک: ضمیمه همین کتاب
- 19- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 789، پنجشنبه 1360/11/29، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 20- روزنامه جمهوری اسلامی، 1359/12/04، ر.ک: ضمیمه هفتم همین کتاب
- 21- روزنامه جمهوری اسلامی، شماره 789، 1360/11/29، ر.ک: ضمیمه سوم همین کتاب
- 22- روزنامه جمهوری اسلامی، 1360/11/29، ر.ک: ضمیمه دوم همین کتاب، لازم به توضیح است که در ضمیمه اول کتاب، اسامی اعضای اولیه

شورای مرکزی حزب درج شده است.

- 23- جزوه دومین کنگره حزب جمهوری اسلامی، خرداد 1364، ر.ک: ضمیمه هشتم همین کتاب، به نظر می‌رسد یکی از عمده ترین دلایلی که استاد شهید آیت الله مطهری به حزب نپیوستند همین دیدگاه و تفکر بوده است، زیرا ایشان نسبت به همکاری با برخی عناصری که صددرصد به امام معتقد نبودند اشکال داشتند.